



جایگاه مرحوم داکتر عبدالعلی لعلی در حلقه دوستانش

جهان یادگارست و ما رفتنی
به گیتی نماند بجز مردمی
به نام نکو گر بمیرم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست

ساعت ۵،۱۵ عصر شنبه ۱۲ ماه نومبر میلادی قلب داکتر عبدالعلی لعلی در حالی که جمعی از اعضای خانواده، دوستان و ارادتمندان سالمند و جوانش از فرط اندوه اشک می ریختند، در شفاخانه دانشگاه آخن برای همیشه از تپش بازماند. انالله و انا الیه راجعون. او به دنبال بیماری ای که ناگهان از یک التهاب ظاهراً ساده مثانه آغاز شد و در خلال سه هفته به عفونت خون و کوما انجامید، جان به جان آفرین سپرد. مرحوم داکتر عبدالعلی لعلی ۸۴ سال پیش در غزنی دیده به جهان گشود. لعلی ها خانواده بزرگ و علم دوست اند که بهترین و قدیمی ترین تحصیلیافتگان را به جامعه تقدیم کرده اند. مردمداری، عشق به ادبیات و هنر و تربیت فرزندان راستکار و نیک سرشت، ماندگار ترین فضایل ممتاز این خانواده بوده است.

محیط خانوادگی، روابط گسترده اجتماعی و ویژگیهای شخصیتی از لعلی کودک شجاع، سختکوش، با استعداد و هنرمندی بار می آورد. لعلی کودک، مکتب ابتدائی را با ابراز لیاقت و امتیاز به پایان می رساند و آرزو دارد تا جائی که ممکن است به دانش آموزی و تحصیلات عالی ادامه دهد. او می خواهد دوره متوسطه و ثانوی را در لیسسه حبیبیه به پایان برساند که به دلیل آموزگاران ورزیده و زبان خارجی انگلیسی از حیثیت خاصی در جامعه برخوردار است. اولیای معارف به وی اجازه نداده و بر او فشار می آورند به مکتب تجارت برود. او که به کار دفتری و تجارتي هیچ رغبتی ندارد، از رفتن به مکتب تجارت خودداری می کند. بنابراین چهار سال از مکتب باز می ماند اما دست از تلاش بر نمی دارد تا بالاخره با دشواری موفق می گردد به لیسسه حبیبیه پذیرفته شود.

لعلی شش سال لیسسه حبیبیه را پیوسته در رده شاگردان ممتاز می ماند. در صنف دهم ذوق هنری او چنان شگوفا می شود که شعر می سراید و تراوش های عاطفی او همسالانش را به وجد می آورد. این برهه از زندگی وی مصادف با دوره هفت شورا و جنبش محصلین است. خواهی

نخواهی تأثیر احساسات همسالان دانشگاهی در منظومه های سروده شده دوران مکتب علی جوان نیز رگه های اعتراض علیه استبداد را در قالب استعاره های دور بازتاب می دهد.

علی جوان در سال ۱۳۳۲ هنگامی که دانش آموز صنف یازدهم است و با سرودن شعرهایش نامی کمایی کرده است، در یکی از کنفرانسهای مکتب شعر پر شوری می خواند که غفلتاً دستش در حین دکلمه به سوی بوستان سرای متوجه می شود. مدیر مکتب که از معتمدان دستگاه است این حرکت غیر ارادی را عمدی پنداشته و او را مورد عتاب قرار داده، به اداره فراخوانده و می گوید از مکتب اخراج هست. او به این هم اکتفا نکرده و تصمیم می گیرد علی را که دیگر متاهل نیز هست با قفاق کاری بر رویش سرزنش کند که از قضا پنجه های زورمندی دستش را تاب داده و او را به هوش می آورد. تا مدیر می جنبد که عمله و فعله مکتب را برای دستگیری و احیاناً سپردن علی به مقامات ظالم امنیتی به اتهام واهی اعتراض علیه نظام بازداشت کند، علی فرار می کند و چندین روز از خانه بیرون نمی شود. پدر شهید مرحوم داکتر کیفیت ماجرا را از علی جوان می پرسد و به حقیقت موضوع پی می برد. پدر لعلی جوان که از ریش سفیدان روشناس است و با پدر مدیر مکتب آشنائی دارد وساطت می کند که از اخراج وی جلوگیری کند. مدیر مکتب ظاهراً توصیه پدر خود را قبول می کند، اما در صدد انتقام کشی می افتد. او در امتحان سالانه صنف دوازدهم ترتیبی می گیرد که علی از ردیف شاگردان ممتاز مستحق بورس آمریکا یک درجه تنزل کند و این بیدادگری را عملی می سازد.

پس از فراغت مکتب علی جوان که می داند در همه رشته ها سرنوشت تحصیلیافتگان را دیوانسالاری استبدادی و آلوده با تبعیض در دست دارد، برای آنکه بتواند از شر دستگاه در امان بوده و حرفه ای متکی به خود داشته باشد، رشته طب را انتخاب می کند. در غیر آن لعلی ای که نگاه عمیقی به موضوعات اجتماعی داشت و از استعداد ادبی و ذوق هنری برخوردار بود، شاید در رشته دیگری تحصیل می کرد.

دوران تحصیل او در دانشگاه کابل با سرکوب جنبش دوره هفت شورا فاصله چندانی نداشت. مادامی که دستگاه حاکم وقت، مبارزات مسالمت آمیز قانونی را چنان به اختناق می کشاند، مسائل و موضوعات ریشه دار تری در جامعه مطرح می شوند که فراتر از امضا در پای برنامه احزاب دوره هفت شورا قرار داشت. لعلی با نشاط که از مراحل نوجوانی و نقاط عطف تکامل شخصیتش به اینسو با حق تلفیها رو به رو شده بود، در این برهه از زندگی یک مرد جوان پردل و گرمجوشی است. از حسن اتفاق، روابط اجتماعی طبیعی آن روز افغانستان مانند همکوچه بودن، از او و مرحوم دوکتور علی رضوی و اندیشمند نامدار و شهید استاد اسمعیل مبلغ سه یار گرمابه و گلستان بار می آورد. این رفاقت تاریخی تا دم مرگ یک آن لعلی را ترک نگفت و با هر مناسبتی ذکر خیری از این دو فرهیخته مردمدار می کرد. خلق نیکو و دانش پژوهی این حلقه همراه با نو جوئی و راهیابی مرسوم دهه ۳۰ هجری خورشیدی زمینه ساز رفت و آمد ها و بحثهای آزاد این حلقه سه نفری با شمار زیادی از جوانان اندیشمند زمانه می شود. بسیاری آن ها یا هم مکتب لعلی بوده اند و یا اینکه همزمان در دانشگاه کابل در رشته های مختلف تحصیل می کرده اند. با چنین تجربه ای است که سلوک دوستی و رفاقت بی قید و شرط و حذف پیشداوری های رنگارنگ در لعلی به قوام می رسد و تا آخر منش زندگی او می ماند.

در سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی لعلی تحصیلاتش را در رشته طب به پایان می رساند و سند فراغت از فاکولته طب را به دست می آورد. این بار باز او را به شعبات کلینکی راه نمی دهند و در مجادله ملاریا توظیف می کنند. سر انجام در سال ۱۳۴۳ راهی آلمان می شود. سفر از راه زمین و با پول اندک خود ماجرای علی حده ای دارد. از قضا در همان سال او در شفاخانه

دانشگاه شهر کولن کار می یابد و پنج سال دوره تخصصی را در آنجا می گذراند و سه سال بعد از تخصص را نیز در همان شفاخانه کار می کند. در سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی سرطیب شفاخانه شهر دویرن می شود و تا سال ۱۳۶۳ در همان شفاخانه به کارش ادامه می دهد. پس از آن برای ۱۲ سال دیگر در کلینیک شخصی جراحی اش به معالجه بیماران می پردازد و در سال ۱۳۷۵ داوطلبانه باز نشسته می شود.

مرحوم داکتر لعلی با همه موفقیتش به حیث یک جراح متخصص و حاذق، حرفه اش را هرگز وسیله تفاخر قرار نداد. همواره به فکر دیگران بود. بی سر و صدا به دیگران کمک می کرد و هرچه از وی ساخته بود دریغ نمی داشت.

پس از کودتای ۷ ثور او اولین داکتر افغانی بود که با مقدار زیاد ادویه و وسائل طبی به کمک مهاجران شتافت. او با استفاده از تعطیلات سالانه برای معالجه و عملیات های جراحی بیماران بی بضاعت افغانستان با هزینه شخصی به پاکستان می رفت. در آغاز مهاجرت افغانها به آلمان با وجود مصروفیهای کاری مردافکن شخصاً به دیدار پناهندگان می رفت، جویای احوال شان می شد، آنها را مهمان می کرد تا دوری از خانواده و وطن را کمتر احساس کنند.

آزادی افغانستان از سیطره بیگانگان، رفاه مادی و ارتقای فرهنگی تا پایان عمر، سراسر زندگی لعلی مرحوم را در می نوردید و یک آن از آن غافل نبود. او در این راستا یکی از فعال ترین مشوقان جنبشهایی بود که با این مامول حرکت می کردند.

اما لعلی در جمع دوستان نزدیکش شخصیت یگانه ای بود که کانون بیرنگی و اعتماد شمرده می شد. در مسلک او دوئی و نفاق وجود نداشت و مرز قاسم دوستان و اغیار را احترام به کرامت انسانی و یا پامال سازی آن تشکیل می داد. او عاشق اشعار مولانا و بیدل و شیفته موسیقی کلاسیک و به ویژه استاد سرآهنگ بود.

او هم از لحاظ استقامت بنیه و هم از نگاه درک تند واقعیتها جوانتر از جوانها بود.

در بین دوستان هرگز آنچه را تصور می کرد کتمان نمی نمود و بی پرده بیان می داشت چه بسا خارج از این حلقه نیز در دفاع از حق، صراحت لهجه را فدای معامله نمی کرد.

بحث و مباحثه را دوست داشت و به جایگاه نظریه پردازها ارج می گذاشت، اما زندگی به او آموخته بود که بهبود اوضاع تنها با کلی گوئیها ممکن و میسر نیست و سوال آخرینش همین می بود که چطور باید زنگوله را به گردن پشک انداخت؟!

او تقریباً میزبان همیشگی حلقه یاران نزدیک بود و هیچگاه کمتر از ده مهمان در دعوت هایش نمی بود. دوستان خسته از زندگی یکنواخت در غرب در مجالس رنگین او که با چاشنی خاطرات وطن، شعر و ادب و مطایبات همراه بود، تجدید قوا می شدند.

او عاشق طبیعت و زیباییهایش بود. با آنکه فرزندان مهربان و صالحی داشت، ترجیح می داد در خانه اش تنها زندگی کند و به خود متکی باشد. بخشی از حویلی اش را به پرورش گلهای مرسل اختصاص داده بود. کرتهاى ترکاری باب برخی از نیاز های روز مره اش را تکافو می کرد.

در دوران باز نشستگی تا آخر خود شخصاً کار رسیدگی به گلها و سبزیجات را انجام می داد. معمولاً سلاط و یکی از دستپختهای روز مهمانی از محصولات حویلی اش بودند. بدون تردید تا پنج سال پیش که مرحومه بی بی حاجی همسر خلد آشیان شان در قید حیات بودند، ترتیبات

اصلی خور دنیها را با مهربانی ای می گرفتند که انسانها می توانند تنها از مادران شان انتظار داشته باشند. پس از رحلت ایشان دختران گرامی شان و به ویژه آقای فلوک داماد ارجمند شان کار ها را با همان مهربانی به عهده می گرفتند که ویژگی فرد فرد خانواده لعلی است.

زندگی مرحوم داکتر لعلی چنانکه دیدیم از همان آغاز با ناملایمات و حوادث تراژیک متعددی

همراه بوده است. چندین برادر جوانتر شان که او چون مردمک چشم دوست شان می داشت، در تصادفات غیر مترقبه جان سپرده بودند. او دردمندانه می دانست که در برابر تیر قضا چاره ای نیست و آگاهانه صورت غمزای زندگی را با سیلی شکر نعمت مجازات می کرد. او خود به این شعر مستان شاه کابلی صوفی افغان تبار دهلی نشین علاقه خاصی داشت که با آواز دلنشین سرآهنگ لذت مضاعف می یابد :

گه عرش و گهی کرسی گه نفی و گه اثباتم
گه مسجد و گه دیرم گه کعبه و میقاتم
خلص شنو ای عارف از رمز مقالاتم
بیجا شده ام صد ره تا جان خراباتم
چون جان خراباتم جانان خراباتم

مرحوم داکتر عبدالعلی لعلی با آن توشه تجارب غنی و منش والای انسانی و جوانمردی اش، برای ما علاقه دوستان ارادتمندش نیز جان و جانان خرابات بود. لعلی معنوی گرا که به آثار قدمای عرفان به ویژه مولانا و بیدل عشق می ورزید، هر لحظه و با شهامت بی مانند انتظار مرگ را داشت. او گاهی این بیت بیدل را زمزمه می کرد:

از بیابان عدم تا سر بازار وجود
به تلاش کفنی آمده عریانی چند

سالها پیش او قطعه زمینی را در آرامگاهی نزدیک به خانه اش برای خانه ابدی خود و همسرش خریده بود که آمادگی عملی اش را برای فرارسیدن چنین لحظه ای نشان می دهد. ما حلقه دوستان ارادتمند داکتر عبدالعلی مرحوم که مدیون محبت‌های بی پایانش هستیم، نبود ایشان را به حیث پیر و کانون گرم همبستگی مان ضایعه جبران ناپذیر می دانیم و روحش را شاد و یادش جاودان می خواهیم. برای فرزندان و خانواده ارجمند و بزرگ لعلی صبر جمیل آرزو می نمائیم.

حلقه دوستان ارادتمند داکتر عبدالعلی لعلی مرحوم